فهرست مطالب

[مقدمه: آداب تعلم 2](#_Toc401331212)

[ظهور علوم ديني 2](#_Toc401331213)

[راه‌های سرايت آداب تعلم به علوم ديگر 2](#_Toc401331214)

[1- استثناء منقطع 2](#_Toc401331215)

[2- تنقيح مناط 3](#_Toc401331216)

[3- قرائن خاصه 3](#_Toc401331217)

[نظر نهايي 3](#_Toc401331218)

[تقسيمات آداب تعلم 4](#_Toc401331219)

[تقسیم اول آداب 4](#_Toc401331220)

[تقسيم دوم آداب 5](#_Toc401331221)

[تقسيم سوم آداب 5](#_Toc401331222)

[تقسيم چهارم آداب 5](#_Toc401331223)

[تقسيم پنجم آداب 6](#_Toc401331224)

[3- اصل در آداب 6](#_Toc401331225)

[4- مبناي تكثير آداب 7](#_Toc401331226)

[5- تفکر قبل از سخن 7](#_Toc401331227)

[6- پاکی از حدث و خبث 8](#_Toc401331228)

[پرسش و پاسخ 8](#_Toc401331229)

[يكي از آداب معلم و عالم 8](#_Toc401331230)

[سرايت حقوق برادران به عالم 9](#_Toc401331231)

[نظارت معلم بر احوال متعلم 10](#_Toc401331232)

[طبيب بودن معلم نسبت به متعلم 10](#_Toc401331233)

[مراعات عادت محكمۀ 11](#_Toc401331234)

[رابطه كلي ومصداقي 11](#_Toc401331235)

 بسم الله الرحمن الرحيم

# مقدمه: آداب تعلم

بحث در آداب تعلم بود كه به بعضي از آداب اشاره شد و در ضمن به بعضي از نكات عمومي و روشي در باب استنباط و... پرداخته شد الان به همان نكات كلي و عامه‌اي كه در باب استنباط آداب هست پرداخته مي‌شود، اگر بحث‌هاي صغروي لازم بود در جلسات بعد اشاره خواهد شد، گرچه به بعضي از آن مباحث درگذشته اشاره شده است ولي امروز بیشتر يكسري بحث‌هاي عمومي قضيه پرداخته مي‌شود حالا در طي مباحث مجموعه نكاتي بيان مي‌شود و بعضي از نكات جديدي هم كه به صورت بحث‌هاي روشي و قاعده‌اي است مطرح خواهد شد.

قاعدتاً آن مباني كه برنامه‌ريزي و پايه‌ريزي شد و آدابي كه در اين روايات براي تعلم و متعلم نسبت به عالم و معلم ذكر شده، قلمرو و محدوده اين‌ها اولاً و بالذات همان علوم ديني است با همان چيزهايي كه مستحب و واجب است، به همان ترتيبي كه سابق بيان شد در اين قلمرو اين آداب و امثال اين‌ها را ذكر مي‌كند. اين يك نكته‌اي بود كه در سابق ذكر شد حال اين نكته يك مقدار تكميل مي‌شود.

# ظهور علوم ديني

آداب تعلم مختص به علوم ديني است؛ يعني علوم راجحه، چه مستحب يا واجب باشد اين بر اساس آن مبنايي است كه در سابق بيان شد كه علم در روايات در علم ديني و علمي كه جهت دينيه دارد يعني علوم راجحه ظهور دارد اين ظهور يا به عنوان حقيقت يا به عنوان انصراف است در اين مبنا بحثي نيست.

## راه‌های سرايت آداب تعلم به علوم ديگر

سؤالی كه اینجا از نظر قاعده و روشي هست این‌که آيا مي‌توان بعضي از همين آدابي كه در اینجا ذكر شده به حوزه‌هاي تعليم و تعلم‌هايي كه در قلمروي علوم ديني و امثال اين‌ها نيست؛ يعني علوم راجحه نيست، سرايت داد؟ به نظر مي‌آيد كه در اینجا سه راه وجود دارد:

### 1- استثناء منقطع

راه اولش كه حالت استثناء منقطع دارد كه عندالواقع مستثني‌منه است اين است كه تعليم و تعلم علوم ديگر غير از علوم فقه و حديث و... كه عناوين اوليه‌اش مستحب است صبغه ديني پيدا بكند يعني مثلاً تدريس مي‌كند آن صبغه ديني كه پيدا كرد طبعاً مي‌شود اين‌ها را به آن‌جا هم سرايت داد اين درواقع يك مورد است كه بحثي در آن نيست.

### 2- تنقيح مناط

راه دوم در اینجا اين است كه تنقيح مناطي بشود مثلاً كسي اين راه را طي بكند و بگويد وقتي كه از امام (ع) در مورد آداب تعلم سؤال هست يا كتابت است و نظایر اين‌ها از آدابي كه ذكر می‌کند يا تواضع متعلم در برابر معلم سؤال است، ادبي كه ادب اخلاقي هست، گفته شود كه درست است كه ظهور اين مجموعه روايات در همان فضاي علوم ديني است ولي نسبت به علوم ديگري كه حالت مباح دارد، چه به عنوان اولي و چه به عنوان ثانوي يا عارضي راجح نيست. بلكه علوم مباح هست آن‌ها تسرّي داده شود و گفته شود هيچ فرقي نمي‌كند. به‌هرحال وقتي كه حوزه تعليم و تعلم مطرح مي‌شود اين‌كه حالا اين تعليم و تعلم در علوم ديني باشد يا غیردینی باشد علوم مباح و جایزه باشد فرقي نمي‌كند تنقيح مناط اين شكلي بكند. اين تنقیح مناط البته ادعايي است كه ممكن است انجام بگيرد شايد در اذهان عده كثيري از كساني هم كه اين را سرايت مي‌دهند به قلمروهاي ديگر غير از علوم ديني نوعي تنقيح مناط باشد اين هم يك نكته است كه ممكن است كسي اين ادعا را بكند البته اين ادعايي است كه به عنوان يك قاعده‌اي كه همه قبول بكنند خيلي به آن اعتنا نمي‌شود. بلكه يك امر شخصي است.

### 3- قرائن خاصه

راه سوم هم راه خاصي است يعني قواعد خاصه‌اي در جايي باشد كه علم در معناي عام به كار رفته باشد. در بعضي از آداب ممكن است قرائن خاصه‌اي را پيدا كرد كه علم در آن‌جا به معناي عام بكار رفته است. قاعده اوليه در روايات اين است كه علم به معناي خاص است؛ يعني علم ديني است. اگر علم به معناي عام اخذ شود بايد قرينه خاص باشد كه در بعضي از جاها اين قرائن خاصه هست هم‌چنين در آداب هم بايد دنبال اين قرائن خاصه بود.

## نظر نهايي

به نظر ما راه اول راه درستي است گرچه همه جا این‌طور نيست كه تعليم و تعلم‌ها براي غرض ديني باشد و راه دوم يك راه شخصي است؛ يعني استظهار شخصي است خيلي مستند نيست. راه سوم هم راه خاص مي‌شود كه لازم نيست. اين يك نكته كه قبلاً به آن اشاره شد حالا در اینجا منقح‌تر مطرح شد.

## تقسيمات آداب تعلم

### تقسیم اول آداب

نكته دوم هم در تقسيمات اين آداب بود كه به چند نوع تقسيم مي‌شود. آن شكلي كه مرحوم شهيد در منيه تقسيم كردند:

1. آدابي كه مختص براي متعلم ذكر شده و به چهار دسته تقسيم كرده‌اند؛
2. آدابي كه مشترك بين متعلم و معلم است به پنج دسته تقسيم كرده‌اند؛
* ‌آدابي كه مشترك متعلم و معلم فی‌نفسهما هست نه در مقام جلسه درس و... كه هشت ادب برايش ذكر كرده‌اند؛
* ‌آداب مشتركي كه مربوط به جلسه درس است كه برايش شش ادب ذكر كرده است؛
1. دسته سوم آداب خاصه متعلم كه فی‌نفسه ادب است با قطع‌نظر از جلسه درس و رابطه‌اش با استاد؛ يعني چيزهايي كه متعلم بايد رعايت بكند اين را هم برايش هشت ادب ذكر كرده است،
2. آدابي كه براي متعلم است فقط در مجلس درس و در همان رابطه تعليم و تعلمي اين هم برايش سه ادب ذكر كرده است،
3. آخرين دسته هم كه دسته پنجم باشد آدابي كه با استاد هست در رابطه فرد با استاد و معلمش مي‌شود كه براي اين هم چهل ادب ذكر كرده است كه طول و تفسير اين‌ها به چه ملاكي است در نكات بعد بيان خواهد شد اين يك تقسيمي است كه مرحوم شهيد دارد.

#### ‌آداب مشترك و مختص

آداب مشترك، همان آداب في حد نفسه و آداب درس هست و آداب مختص هم سه قسم است:

* آداب فی‌نفسه؛
* و في ذاته؛
* و آداب در مجلس همراه استاد؛ كه پنج دسته كرده كه مجموعاً حدود هشتاد، نود ادب ذكر شده است كه در مجموعه منيه آمده است.

### تقسيم دوم آداب

تقسيم ديگري كه حالا با يك شكل ديگري مي‌شود اين‌ها را تقسيم كرد اين است كه آداب به آداب اخلاقي و آداب فني تقسيم بشود.

#### آداب اخلاقي

منظور از آداب اخلاقي همان چيزهايي مثل تواضع و امثال اين‌هاست كه يك عنوان اخلاقي معناي خاص است.

#### آداب فني

ادب‌هاي فني هم مثل كتابت يا سؤال از استاد كه اين‌ها بحث اخلاقي به آن معناي خاص نيست. بلكه به معناي يك ادب فني است كه رجحان شرعي پيدا كرده است البته اینجا اين تقسيم درست است؛ منتهي ملاك اين‌كه اخلاقي و فني‌اش چطور از هم جدا مي‌شود بحث در فلسفه اخلاق و اين‌ها قرار مي‌گيرد و بحث‌هايش درجاي خودش باشد. چون از چيزهاي پيچيده است كه چطور اين فني‌ها از اخلاقي جدا بشود. به‌هرحال اين هم يك تقسيم ديگري است كه مي‌شود در اینجا آورد و اين تقسيم هم جواب مي‌دهد و خيلي زيبا مي‌شود يكسري چيزها را از هم جدا كرد.

### تقسيم سوم آداب

با يك نگاه ديگري مي‌شود تقسيم سومي را اینجا‌ آورد كه آدابي كه فرد در ارتباط با عالم دارد؛ يعني بحث عنوان متعلم با عنوان متعلم نيست، بلكه به عنوان يك فرد با عالم است اين يك نوع آداب است، يك آدابي هم هست كه نه رابطه متعلم با معلم است كه اين دو تا باهم فرق مي‌كند و بايد در بحث‌ها از هم تفكيك شود كه در همين كتاب آقاي ري‌شهري تفكيك نشده است، گرچه به صورت باب تفكيك شده است. آداب تعلم را در همان صفحه 240 به بعد آورده‌اند. آداب حقوق عالم را در صفحه 420 به بعد آورده‌اند؛ و دو باب قرار دادند. اين هم خودش يك تقسيم ديگري است كه در روايات مي‌شود بر اساس آن روايات را تفكيك كرد.

### تقسيم چهارم آداب

يك تقسيم ديگري از يك زاويه ديد ديگر اين است كه آداب متعلم بما هو متعلم از آداب تعلم جدا بشود. يك وقتي است كه بحث خود تعلم گفته مي‌شود كه بايد در آن سؤال باشد؛ و يك وقتي عنوان متعلم بما هو فرد ملاك قرار مي‌گيرد. يعني عنوان يا ادبي است كه در خود تعلم است، خود تعلم مثل اين‌كه بايد در آن كتابت باشد كه اين را هم مي‌شود مبنا قرار داد؛ منتهي اين تقسيم به همان تقسيم آداب به فني و اخلاقي برمی‌گردد كه با آن مساوي مي‌شود براي اين‌كه در ‌آن آداب اخلاقي، بحث فرد مي‌آيد، يعني ويژگي‌هاي شخصي مي‌آيد كه متعلم بايد چه خصوصياتي در مقام تعلم داشته باشد، ‌آداب فني درواقع همان ادب‌هايي مي‌شود كه در خود آن فرايند بايد موردتوجه قرار بگيرد مخصوص خود تعليم و تعلم است كه به نظر مي‌رسد با آن تساوي پيدا مي‌كند. اين تقسيمات مختلفي است كه کم‌وبیش در كتاب‌ها به كار رفته است.

### تقسيم پنجم آداب

يك تقسيم ديگري كه در کتاب‌ها به كار رفته اين است كه مي‌گويند بعضي از آداب، ويژگي‌هاي روحي و رواني و صفات متعلم است، بعضي از آن‌ها ويژگي نيست، بلكه ادب‌هاي رفتاري است. حالا ممكن است بر يك ويژگي مبتني باشد ولي جنبه رفتاري دارد اين هم تقسيم ديگري است كه می‌شود انجام داد. مثلاً ويژگي‌ها كه گفته مي‌شود يعني متواضع باشد، در كلام نرم‌خو باشد، ولي رفتار كه گفته مي‌شود مثل همين سؤال كردن است و ممکن است همين رفتاري‌ها را به شكل يك ويژگي محسوب كرد، ولي متفاوت است ممكن است اين رفتارها را از خود بروز بدهد ادب رفتاري يا ادب شخصيتي كه البته هر ادب رفتاري هم به يك شخصيتي برمی‌گردد منتهي تفاوت دارد مثلاً در كتاب قضا همین‌طور است. آداب قاضي كه مي‌گويند غير از ادب قضا هست، ‌ادب ويژگي قاضي غير از ادب‌هايي است كه در رفتارش بايد از خود بروز دهد. اين هم يك نوع تقسيم ديگري است كه مي‌شود انجام گرفت، البته اين تقسيمات هرکدامش يك حسني دارد و به یک‌شکلی اين تفكيك‌ها راهنماي خوبي است براي اين‌كه انسان بهتر بتواند آن‌ها را از هم بشناسد.

اين دو نكته كه قبلاً به بعضي از این‌ها اشاره شد و حالا تكميل گرديد.

## اصل در آداب

نكته سوم هم اين بود كه اصل در اين آداب بر اساس همان اصالت مولويت است مگر اين‌كه قرائن خاصه باشد كه حكم به استحباب مي‌گردد مگر اين‌كه امري در اين‌ها نباشد. چون اگر امر آمد مصداق حالت مولوي مي‌شود. اگر يك ادبي است كه فقط اشاره به مصلحتش دارد، امري نيست، اصالت مولويت است، آنجایی كه امر ندارد و فقط مصلحت دنيوي برايش ذكر شده است، اين هماني است كه محل بحث است. بعضي از علما اصالت مولويت در اين‌ها جاري مي‌كنند و بعضي‌ها جاري نمي‌كنند. پس در آنچه اين آداب مورد امر قرار گرفته و با هر بياني، چه بيان تصريحي يا التزامي يا استعاري، مولوي مي‌شود. ولي اگر امر ندارد و اگر امر مثوبت اخروي داشته باشد يا امر ندارد ولي مثوبت اخروي برايش ذكر شده است، تازه مولوي است؛ اما آنجایی كه سبب نتيجه دنيوي براي يك چيزي ذكر شده و امر هم ندارد آن همان اختلاف مبنايي است كه قبلاً اشاره شد كه بعضي مولويت مي‌گويند و بعضي ارشاديت مي‌گويند اين هم نكته‌اي كه بحث شد و قبلاً جمع‌بندی گرديده شد.

## مبناي تكثير آداب

نكته چهارمي كه اینجا ذكر مي‌شود اين است كه جامع‌ترين آداب را مرحوم شهيد در منيه آورده است كه مجموعه آداب در آن پنج دسته‌اي كه بيان شد، قريب هفتاد، هشتاد يا صد تا ادب ذكر كرده‌اند.

سؤالی كه اینجا وجود دارد اين است كه تكثير اين آداب بر چه مبنايي است‌؟ اين مطلب به عنوان يك اصل پذيرفته شود. وقتي كه متون ديني و خود نصوص مشاهده مي‌شود، شايد نيمي از اين‌ها يا بيشتر از نيمي از اين نصوص به عناويني كه مرحوم شهيد آورده و ديگران هم از آن متأثرند كه آورده‌اند، در روايت چيزي ندارد يعني به عنوان خاصّش در روايت خيلي از اين آداب را ندارد يا اين‌كه در مجلس درس چه طوري بنشيند اين‌ها مباحثي است كه مشاهده مي‌شود كه هشتاد، نود يا صدتا ادب آورده است. آن‌وقت سؤالش هست با اين‌كه متنش نيست. چطور اين مطلب را آورده است؟ خود مرحوم شهيد توجه به اين نكته دارد. حالا قبل از اين‌كه جمع‌بندی بشود و تقريبي بشود چند مورد به‌عنوان يادداشت بيان مي‌شود. مثلاً در همين منيه چاپ‌هايي كه هست، صفحه 75 این‌طور دارد، بعد از آن‌که آداب مختص به متعلم را ذكر كرده با آن تقسيم‌هاي متعددي كه داشته،

## تفکر قبل از سخن

پنجمي‌اش قبل از آخر اين است كه مي‌گويد: **«أن يَتَأمَّل َويُهَذِّبَ مايُريدُأنْ يُورِدَه أويَسألَ عن هقب لَإبرازهوالتَفَوُّهِ بِهِ؛ لِيَأْمَنَ مِنْ صدورِهَفْوَةٍأوزَلَّةٍأووَهمٍأوانعكاسِ فهمٍ، فيَصيرُله بذلك مَلَكةٌصالحةٌ...»[[1]](#footnote-1)** مي‌گويد: قبل از اين‌كه حرف بزند در ذهن ادبش نسبت به معلم اين است كه در ذهن مطلب را جمع‌وجورش بكند، منقح بكند، شسته‌رفته حرفش را مطرح بكند.

## پاکی از حدث و خبث

ششم اين است كه «**أنْ لايَحْضُرَمجلسَ الدرسِ إلّا مُتَطَهِّراً مِن الحَدَثِ والخَبَثِ»**[[2]](#footnote-2) باز دليل خاصي نيست و به‌طورکلی آمده است. حالا منظور آخرين سطر هست كه بعد روشي دارد؛ يعني درواقع مرحوم شهيد پاسخ مي‌دهد كه بسياري از اين‌هایی كه ذكر شد، دليلي نداشت، ايشان مي‌گويد**: «و جميعُ ما ورد مِن الترغيب في ذلك لمطلق الناس، فهوفي حقِّ العالمِ والمتعلِّمِ آكَدُ»**[[3]](#footnote-3) يعني روش خودش را مي‌گويد: كه آن آدابي كه براي همه مورد ترغيب قرار گرفته است و در فضاي درس و رابطه معلم و متعلم هم معنا دارد، اینجا آن‌ها را مي‌آورد و اینجا آ‌كد هم هست. اين يك ادعايي است كه مرحوم شهيد اینجا كرده‌اند و بايد تحليل كرد كه چه مبنايي در اینجا وجود دارد.

### پرسش و پاسخ

پرسش: آيا مقصود شهيد اخلاقيات و آداب براي عموم مردم گفته شده است ما از آن‌ها استفاده كرديم براي متعلم و معلم يا مقصود اين است كه آن‌هايي كه براي متعلم و معلم آمده و ما استنباط كرديم و گفتیم اين‌ها براي ديگران هم هست منتهي براي متعلم و معلم بيشتر تأکید شده است؟

 پاسخ: نه اولي را مي‌گويد؛ يعني آن‌هايي كه براي مطلق مردم ادب هست، در حق عالم و متعلم آكد است. مثلاً خود این‌که انسان طهارت داشته باشد. قرينه‌اش هم اين است كه به آخري‌اش مي‌خورد كه در باب طهارت و وضو داشتن و... اين‌كه دليل خاصي در اینجا نيست، بلكه روايت دارد كه قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص‏ **«وُضُوءٌ عَلَى‏ وُضُوءٍ نُورٌ عَلَى نُور**»[[4]](#footnote-4)‌اصلاً كون علي الطهاره مستحب است، حالا كون علي الطهاره يا خود فعل وضو با اختلاف مباني كه دارد اين مستحب است، اين مستحب مطلق في حق العالم و المتعلم آكد است؛ منظور آن احتمال اولي است كه شما مي‌گوييد.

## يكي از آداب معلم و عالم

باز يك نمونه در صفحه 82 دارد كه يكي از آدابي كه براي معلم ذكر كرده است؛ يعني يك ادب از آدابي كه بايد معلم در رفتار خودش رعايت بكند اين است كه «**إظهارُ الْحَقّ ِبحسب الطاقةمِنْ غَيرِمجاملَةٍلأحدٍمِنْ خلقِ الله تعالى، فإذارأىمِن أحدٍمَيْلاًعن الحقِّ أوتقصيراًفي الطاعة وَعَظَه باللُّطْف ِثُمّ َبالعُنْف، فإنْ لم يَقْبَلْ هَجَرَه، فإنْ لم يُنْجِع تَوَصَّلَ إلى نهيه وردِّه إلى الحقِّ بِمراتِبِ الأمرِبالمعروف**»[[5]](#footnote-5).‏كه خود اين نكته جالبي دارد كه ايشان درواقع مراتب تربيت را از نهي از منكر جدا كرده است مي‌گويد**: «مَيْلاًعن الحقِّ أوتقصيراًفي الطاعةوَعَظَه باللُّطْفِ ثُمَّ بالعُنْف، فإنْ لم يَقْبَلْ هَجَرَه ، فإنْ لم يُنْجِع تَوَصَّلَ إلى نهيه وردِّه إلى الحقِّ بِمراتِبِ الأمرِبالمعروف» كه** بحث ديگري است و حالا شواهد كلام دارد، مي‌فرمايد**: «و هذاحكمٌ يختصّ بالعالم زيادةً في التكليف عن غيره، وإنْشارَكَهُ غيره من المكلّفِ ينَفي أصلا لوجوبِ لأن العالم بمنزلة الرئيس الذي إليه الأمر و النهي**»‏**[[6]](#footnote-6)** مي‌گويد: درواقع اين حكم عمومي است، براي همه است؛ ولي براي عالم به دليل آن مسئوليتي كه دارد و گفته شده وظائف خاصي دارد و اين هم به وظائف او ارتباط دارد در حق او آكد مي‌شود اين هم باز وجه اين‌كه يك حكم كلي را به عالم سرايت داده است، اين‌ها در حق عالم آكد است. اين هم يك نمونه ديگر در صفحه 82 ذكر كرده است.

## سرايت حقوق برادران به عالم

در صفحه 85 «**و كلُّ خبرورد في حق وقال إخوان آتٍ هنا مع زيادة»[[7]](#footnote-7)** مي‌گويد: همه آنچه در حقوق اخوان ديني آمده است «**آتٍ هنامع زيادة**» به عنوان يك فقيه مي‌گويد: كه همه آن‌ها اینجا ذكر شده است و يك تأکید همين حقوق اخوان را دارد كه اینجا به خصوص مي‌آورد، باز در صفحه 87 كه همان اوایل صفحه پاراگراف دوم مي‌گويد كه مي‌گويد: عالم نسبت به متعلم تواضع داشته باشد و فخر نفروشد. مي‌گويد: «**و هذافي التواضُعِ لمطلقِ الناس**»[[8]](#footnote-8) روايات مطلق تواضع را مي‌آورد بعد مي‌فرمايد: «**فكيف بهؤلاء الذين هم معه كالأولاد**»[[9]](#footnote-9) وقتي در مورد مطلق مردم هست پس استادان نسبت به شاگردان به طريق اولي بايد تواضع داشته باشند.

## نظارت معلم بر احوال متعلم

در صفحه 95 باز يك ادبي از معلم نسبت به متعلم ذكر مي‌كند كه معلم بايد ناظر بر احوال متعلم باشد كه وقتي متعلم به شرايطي رسيد كه مي‌تواند تدريس بكند يا مراجعه‌اي به او بشود معلم او را ارجاع بدهد راهش بیندازد و اگر درجايي متعلم زيادي به جلو مي‌رود او را منعش بكند. در این مورد روايت ندارد؛ و بعد از اين‌كه حدود قضيه را مشخص مي‌كند، مي‌فرمايد: «**فإنّ ذلك سببٌ عظيم لانتظام العلم وصَلاح الحال**»[[10]](#footnote-10)‏ اين يك راه و علت بسیار خوبی است كه بحث رابطه علم و تعلیم و تعلم و تدریس و تدرس و... انتظام پيدا مي‌كند و لذا از باب اين‌كه اين‌ها انتظام خوب پيدا بكند تأکید مي‌شود.

## طبيب بودن معلم نسبت به متعلم

و در آخرين پاراگراف در صفحه 95 مي‌فرمايد: «**ومرجِعُ الأمركلِّه إلى أنّ المعلِّم بالنسبةإلى المتعلِّم بمنزلة الطبيب، فلابُدَّ له في كلّ وقت من تأمُّلِ العلَّةِ المحْوِجَةِإلى الإصلاح ومداواته على الوجه الذي تقتضيه العلّةُ**»[[11]](#footnote-11) معلم مثل يك طبيب است كه بايد نقش سرپرستي خودش را ايفا بكند. «**ولِلذَكيِّ في تفصيل الحال مالايَدْخُل ُتحتَ الضَبْطِ؛ فإنّ لِكلِّ مقامٍ مقالاً صالحاً، و لكلِّ مرضٍد واءً ناجِحاً»**[[12]](#footnote-12) در اینجا دو نكته ذكر كرده:

1. انتظام حال و صلاح حال؛
2. نسبت طبيب و مریض.

در اینجا طرح مبحث مي‌شود كه به چه متدي مي‌توان آداب را به عنوان يك آداب فقهي و دینی ذكر كرد؟ آيا بايد به اين متدي كه در اینجا آمده يا بايد دايره را محدود يا توسعه داد؟ آن‌گونه كه شهيد به عنوان يك مطلب فقهي اين‌ها را مي‌نويسد.

## مراعات عادت محكمۀ

يك نكته در صفحه 136 دارد كه: «**واعلم أنّ هذه الآداب ممّا قددلّ النصُّ على جملةٍ منها بل على أشرفها وأهمّها، والباقي ممّايُسْتَنْبَطُ منه بِإحدى الطُرقُ التي يبنى عليها الأحكام التي أحدها مراعاة العادة المحكمةفي مثل ذلك‏»‏[[13]](#footnote-13)** از نص استنباط مي‌شود كه يكي از آن روش‌ها مراعات عادت محكمۀ است. آنچه مبناي ارتباطات مردم در زندگي‌شان است يعني سيره عادت محكمۀ و سیره عقلا در رابطه متعلم و معلم بر آن است. يكي از آداب، عادت محكمۀ است؛ يعني آنچه در تدريس و تدرس و تعلیم و تعلم و ارتباطات جامعه ميان مردم مرسوم است همان‌ها را ديني كرده يعني ‌گفته شود اسلام اين‌ها را قبول دارد.

## رابطه كلي ومصداقي

در صفحه 69 «**فهذه جملة الوظائف المشتركة بينهما»[[14]](#footnote-14)** وظائف مشترك معلم و متعلم را ذكر مي‌كند. **«وأكثرُها راجع إلى استعمال العلم إلّا أنّا أفْرَدْنا عنه اهتماماً بشأنها وتنبيهاً على أُصول الفضائل»[[15]](#footnote-15)** مي‌گويد عالم بايد به علمش عمل بكند كه از آن كلي «عمل به علم» اين‌كه عالم بايد به علمش عمل بكند، استخراج شد و در ادامه مي‌گويد عمل به علمش این است كه اخلاقش هم خوب باشد. اين‌ موارد در پوشش عمل به علمش قرار مي‌گيرد. اين عبارت و بعضی عبارات ديگر مي‌رساند كه يك نوع رابطه كلي و مصداقی وجود دارد كه كلي‌اش را شارع گفته و مصاديقش را مكلف مشخص مي‌كند.

والسلام عليكم و رحمة الله و بركاته.

1. **- منيةالمريد، ص: 176.** [↑](#footnote-ref-1)
2. **-همان.** [↑](#footnote-ref-2)
3. **- همان.** [↑](#footnote-ref-3)
4. **- عوالياللئاليالعزيزيةفيالأحاديثالدينية، ج‏1، ص: 23.** [↑](#footnote-ref-4)
5. **- منية المريد؛ ص 186.** [↑](#footnote-ref-5)
6. **- همان.** [↑](#footnote-ref-6)
7. **- همان؛ ص 191.** [↑](#footnote-ref-7)
8. **- منية المريد؛ ص 193.** [↑](#footnote-ref-8)
9. **- همان.** [↑](#footnote-ref-9)
10. **- منية المريد؛ ص 203.** [↑](#footnote-ref-10)
11. **- همان.** [↑](#footnote-ref-11)
12. **- همان.** [↑](#footnote-ref-12)
13. **- منية المريد؛ ص 262** [↑](#footnote-ref-13)
14. **- منية المريد؛ ص 168** [↑](#footnote-ref-14)
15. **- همان.** [↑](#footnote-ref-15)